

چهل اقیانوس معرفت

در پاسخ به چهل جرعه معرفت

حسین میلانی

طرفداران وحدت ذات احدیت با اعیان تمامی مخلوقات و حیوانات و جمادات، برای اثبات نظریه واضح البطلان خود به چهل آیه و روایت تمسک ناجا کرده‌اند که ما به پاسخ آنها اشاره مختصری می‌کنیم:

در مقدمه گفته‌اند: "دو نظریه برای تبیین کیفیت ربط خالق و مخلوق:

(۱) ... خدایی در کنار مخلوقات که آنها را با علم خود کنترل می‌کند.

(۲) ... رابطه خدا با موجودات، رابطه احاطه وجودی است."

و سپس دومی را برگزیده‌اند!

پاسخ ما:

هر دو نظریه باطل و نادرست است بلکه صحیح این است که خداوند متعال نه در کنار مخلوقات است و نه وجود مخلوقات در ذات خداست بلکه خداوند متعال موجودی است غیر متجزی و بدون زمان و مکان لذا نه در کنار مخلوقات واقع می‌شود و نه عین آنها خواهد بود.

بنابراین آیات و روایات ذکر شده با هیچ کدام از دو نظریه‌ای که ایشان ارائه نمودند و هر دو باطل و خلاف عقل و برهان است نمی‌سازد بلکه توحید حقیقی برگرفته از عقل و برهان و مکتب اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام چیز دیگری است غیر از آن دو راه. و باید بگوییم در خداشناسی دو دیدگاه وجود دارد:

(۱) دیدگاه فیلسوفان و عارفان: این دیدگاه بر این پایه استوار است که جز وجود خداوند، هیچ وجودی در کار نیست و خداوند متعال هیچ وجودی خلق نکرده، بلکه جهان هستی و وجود سایر اشیا همان وجود خداوند است که به صورت‌ها و شکل‌ها و تعین‌های گوناگون در آمده است و حتی وجود شیطان هم غیر وجود خدا نیست.

(۲) عقیده مکتب برهان و وحی: بر خلاف اندیشه بشر ساخته پیشین، در این دیدگاه، جهان هستی، غیر وجود خداوند متعال است. همه اشیا مخلوق و آفریده او می‌باشند و او همه چیز را پس از نیستی حقیقی (لا من شیء) خلق نموده است. مخلوقات، نه پدید آمده از ذات خداوندند و نه مرتبه‌ها، جلوه‌ها، اجزاء، تعین‌ها، اشکال و صورت‌های وجود او.

اینک به توضیح آیات و روایات بر اساس معارف عقلی و برهانی مکتب عصمت می‌پردازیم و در مقابل تفسیر فلاسفه و عرفا را نیز بیان می‌نماییم.

(١) هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ^١

يعني خداوند اول و آخر است از جهت اینکه زمان ندارد که چیزی پیش یا پس از او تواند بود، و ظاهر است از حیث اینکه مخلوقات به گونه غیر قابل انکار بر وجود او دلالت می کنند و باطن است از جهت اینکه ذات او اصلاً قابل حس و لمس و یافت و وصول و ادراک نمی باشد؛ نه اینکه مانند فلاسفه و عرفا بگوئیم اول و آخر عالم، و بیرون و درون سنگ و چوب و انسان و شیطان و یزید و شمر و هم چیزها خداست و اصلاً چیزی غیر از او وجود ندارد!

وقد سئل الامام أبو عبد الله عليه السلام عن قوله عزّ وجلّ: «هو الاول والاخر» فقال:

الاول لا عن أول قبله، ولا عن بدء سبقه. ٢. وآخر لا من نهاية كما يعقل من صفات المخلوقين. ٣. ولكن قديم أول آخر، لم يزل ولا يزال، بلا بدء ولا نهاية ولا يقع عليه الحدوث، ولا يحول من حال إلى حال، خالق كل شيء. ٤. الامام الرضا عليه السلام:

وأما الظاهر فليس من أجل أنه علا الاشياء برکوب فوقها وعود عليها وتسمن لذراها، ولكن ذلك لقهره وغلبته الاشياء وقدرته عليها كقول الرجل: ظهرت علي أعدائي، وأظهرني الله علي خصمي يخبر عن الفلج والغلبة فهكذا ظهور الله علي الاشياء. ووجه آخر أنه الظاهر لمن أراده لا يخفي عليه شيء، وأنه المدبر لكل ما يري، فأى ظاهر أظهر وأوضح أمراً من الله تبارك وتعالى فإنك لا تعدم صنعته حيثما توجهت وفيك من آثاره ما يغنيك، والظاهر منا البارز بنفسه والمعلوم بحده...^٥

الامام أمير المؤمنين عليه السلام:

الظاهر بعجائب تدبيره للناظرين، والباطن بجلال عزته عن فكر المتوهمين. ٦.

الامام أمير المؤمنين عليه السلام: لم يزل أولاً قبل الاشياء بلا أوليّة، وآخر بعد الاشياء بلا نهاية، عظم أن تثبت ربوبيته بإحاطة قلب أو بصر.^٧

الامام الرضا عليه السلام: ولا تصحبه الاوقات.^٨

١ سورة حديد/٣

٢. أي لا عن أول كان الله قبل ذاك الأول أو عن بدء سبق الله ذاك البدء، فإن هذه القبليّة والسبق ليس إلا زمانياً أيضاً. وهو تعالى خلاف الزمان بل خالقه، فيكون مدلول الرواية هو أن سبق وجود الخالق تعالى على الزمان ليس بسبقه زمانية على ابتداء الزمان، فإن هذا سبق يكون سبقاً زمانياً والزمان في هذه الصورة قد فرض موجوداً قبل ابتداء وجوده، فيكون اتصافه بالأولية زمانياً وكل ما يكون زمانياً فهو حادث. والحاصل أن سبق وجود الخالق على الزمان لا يكون سبق شيء شيئاً آخر وهما ذو بدء زمانى، بل يكون سبقه بخروجه عن الاتصاف بالزمان، وتعالى عن جواز العدم عليه مطلقاً

٣. أي لا يكون آخريته تعالى من جهة بقائه تعالى بعد تلك نهاية وجود الأشياء، فإن الحكم بالآخرية على هذا النحو لا يليق إلا بالشيء الزمانى والمقدارى، فأوليته وآخرته تعالى ليس إلا بمعنى تعالى وجوده عن الاتصاف بالزمان.

٤. الصدوق: التوحيد، ٣١٣

٥. بحار الأنوار، ٤ / ١٧٨ - ١٧٩، عن التوحيد والعيون

٦. بحار الأنوار، ٤ / ٣١٩

٧. بحار الأنوار، ٤ / ٣١٧

(۲) هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ^۹

هر کجا باشید او با شماست.

یعنی او با علم و قدرت و فرمان‌روایی‌اش بر شما احاطه دارد نه اینکه ذاتش یا علم و قدرت فراتر از زمان و مکانش چیزی باشد که در همه مکانها! باشد.

الامام أمير المؤمنين عليه السلام: وهو في كل مكان بغير مماسة ولا مجاورة يحيط علما بما فيها ولا يخلو شيء من تدبيره تعالى.^{۱۰}

به طور کلی باید دانست که اگر در آیات و روایات، متشابهاتی باشد که بوی جبر یا تشبیه یا جسمیت خداوند تعالی از آن استشمام شود باید همه آنها را بر اساس محکمت معنا و تأویل کرد، نه این‌که دست از محکمت برداشته و بر اساس متشابهات به مطالب انحرافی معتقد شد.

امام رضا علیه السلام می‌فرماید:

هر چه در مخلوق باشد در خالقش پیدا نمی‌شود، و هر چه در خلق ممکن باشد در آفریننده‌اش ممتنع است... و گرنه وجود او دارای اجزای متفاوت می‌شد.^{۱۱}

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

همانا خداوند - تبارك و تعالی - جدا از خلقش، و خلقش جدا از او می‌باشند، و هر چیزی که نام شیء بر آن توان نهاد مخلوق است مگر خداوند عز و جل. و خداوند آفریننده همه چیز است، بس والاست آنکه هیچ چیز مانند او نیست.^{۱۲}

امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید:

معنای صمد این است که خداوند نه اسم است و نه جسم، نه شبه دارد و نه صورت، و نه تمثال، و نه حدّ، و نه حدود، و نه موضع، و نه مکان، و نه چگونگی، و نه جایگاه، و نه مکان، و نه این‌جاست، و نه آن‌جا، و نه پر است، و نه خالی، و نه قیام دارد، و نه قعود، و نه سکون، و نه حرکت، و نه ظلمانی است و نه نورانی، و نه روحانی است، و نه

۸. بحار الأنوار، ۴ / ۲۲۹

۹. سوره حدید/۴

۱۰. بحار الأنوار، ۳ / ۳۰۹

۱۱. كل ما في الخلق لا يوجد في خالقه، وكل ما يمكن فيه يمتنع في صانعه... إذا لتفاوتت ذاته ولتجزأ كنهه.

بحار الانوار، ۴/۲۲۹؛ التوحيد، ۳۸.

۱۲. إن الله تبارك وتعالى خلو من خلقه وخلقه خلو منه، وكل ما وقع عليه اسم شيء ما خلا الله عز وجل

فهو مخلوق، والله خالق كل شيء، تبارك الذي ليس كمثله شيء. بحار الانوار، ۴/۱۴۹؛ التوحيد، ۱۰۵؛ کافی،

۸۳/۱

نفسانی. و هیچ جایی از او خالی نیست و هیچ موضعی هم او را در بر نمی گیرد، و نه رنگی دارد، و نه بر قلبی خطور کند، و نه دارای بویی است. همه این چیزها از او نفی می شود.^{۱۳}

(۳) فَأَيُّنَمَا تَوَلَّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ^{۱۴}

به هر طرف روی کنید پس آنجا وجه خداوند است.

مقصود آیه این است که خداوند تعالی در جا و مکانی قرار ندارد که شما خیال کنید مثلاً اگر به قبله رو کردید به خدا رو کرده باشید، و اگر از قبله رو برگردانید ۱۵ از خدا هم رو برگردانده باشید. اساساً او متعالی از داشتن زمان و مکان است، و روی آوردن به او امری معنوی است، و روی به هر طرف داشته باشید می توانید با او به مناجات و دعا و انس بپردازید.

الامام الباقر علیه السلام:

... إن الله عز وجل أعظم من أن يوصف بالوجه. ۱۶

الامام الرضا علیه السلام:

من وصف الله بوجه كالوجه فقد كفر، ولكن وجه الله أنبياءه ورسله وحججه صلوات الله عليهم، هم الذين بهم يتوجه إلى الله وإلى دينه وإلى معرفته. ۱۷

وقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم

”من زارني في حيوتي أو بعد موتي فقد زار الله“، ودرجة النبي صلى الله عليه وآله وسلم في الجنة ارفع الدرجات، فمن زاره إلى درجته في الجنة من منزله فقد زار الله تبارك وتعالى.

... قال: فقلت له: يا بن رسول الله، فما معنى الخبر الذي روي أنه أن ثواب ”لا إله إلا الله النظر إلى وجه الله؟ فقال عليه السلام:

يا أبا صلت، من وصف الله بوجه كالوجه فقد كفر، ولكن وجه الله أنبياءه ورسله وحججه صلوات الله عليهم. هم الذين بهم يتوجه إلى الله عز وجل وإلى دينه ومعرفته. وقال الله عز وجل «كل من عليها فإن ويبقي وجه ربك» وقال

۱۳ . تأويل الصمد، لا اسم، ولا جسم، ولا شبه، ولا صورة، ولا تمثال، ولا حد، ولا حدود، ولا موضع، ولا مكان، ولا كيف، ولا أين، ولا هنا، ولا ثمة، ولا ملا، ولا خلا، ولا قيام، ولا قعود، ولا سكون، ولا حركة، ولا ظلمانی، ولا نورانی، ولا روحانی، ولا نفسانی، ولا يخلو منه موضع، ولا يسعه موضع، ولا على لون، ولا على خطر قلب، ولا على شم رائحة، منفى عنه هذه الأشياء. بحار الانوار، ۳/ ۲۳۰، به نقل از جامع الاخبار.

۱۴ سوره بقره/ ۱۱۵

۱۵ . نیز رجوع شود به: من لا يحضره الفقيه، ۱ / ۲۷۶، باب القبلة.

۱۶ . بحار الأنوار، ۴ / ۵

۱۷ . بحار الأنوار، ۴ / ۳۱

عز وجل: «كل شيء هالك إلا وجهه». فالنظر إلى أنبياء الله ورسله وحججه عليهم السلام في درجاتهم ثواب عظيم للمؤمنين يوم القيامة.

منظور آیه آن نیست که فلاسفه و عرفا خیال می‌کنند که وجود خدا آن قدر وسیع و بی نهایت است که همه جا پر از خدا می‌باشد! چه این که در این صورت ذات متعالی وی دارای زمان و مکان و اجزا خواهد شد.

(۴) مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ^{۱۸}

تو پرتاب نکردی آن گاه که پرتاب کردی، بلکه خدا پرتاب نمود.

مراد از این آیه شریفه این است که هنگامی که تو مشتی از خاک به سوی لشکر کفار پرتاب نمودی و فرمودی: «شاهت الوجوه» (صورت‌هایتان زشت باد)، در واقع ما بودیم که به دنبال آن طوفانی از خاک و شن ایجاد نمودیم و در نتیجه آن‌ها شکست خوردند و فرار نمودند.^{۱۹}

مفهوم کلی آیه این است که کارهای نیکی که انجام می‌دهید تأیید و نصرت و توفیق آن را ما عطا می‌نماییم؛ نه این که کسی مانند فلاسفه و عرفا خیال کند معنایش این است که تو اصلاً وجود نداری که فعلی از تو سرزند، بلکه هر طاعت یا معصیتی که شما انجام می‌دهید در واقع فعل شما نبوده و — نعوذ بالله — خداوند است که آن گناه و معصیت یا طاعت و عبادت را انجام می‌دهد!

(۵) اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ^{۲۰}

خداوند نور آسمان‌ها و زمین است.

مقصود این است که همان‌گونه که نور هدایت‌کننده در تاریکی‌هاست، خداوند تعالی نیز هادی و هدایت‌گر اهل آسمان‌ها و زمین است؛ نه این که خداوند تعالی وجود آسمان‌ها و زمین باشد! چنان که فلاسفه و عرفا می‌پندارند.

... سَأَلْتُ الرَّضَا عَنْ قَوْلِ اللَّهِ: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَقَالَ: هَادِي لَأَهْلِ السَّمَاءِ وَهَادِي لَأَهْلِ الْأَرْضِ.^{۲۱}

... از امام رضا در باره فرموده خداوند تعالی: «خداوند نور آسمان‌ها و زمین است» پرسیدم. پس فرمودند: یعنی او هدایت‌کننده اهل آسمان‌ها و هدایت‌کننده اهل زمین است.

(۶) إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ^{۲۲}

در پاسخ می‌گوییم: برخی آیات مانند: «ان من شيء الا يسبح بحمده»، «الله يسجد ما في السموات والارض»، دلالت دارند که همه چیزها تسبیح خدا را می‌گویند، معنای این آیات این است که هر مخلوقی از حیث وجود

۱۸ سوره انفال/۱۷

۱۹ ن. ک. تفسیر مجمع البیان، تفسیر آیه مذکور.

۲۰ سوره نور/۳۵

۲۱. کافی/۱/۱۱۵، باب معانی الأسماء و اشتقاقها.

۲۲ سوره اسراء/۴۴

خود تحت فرمان و حاکمیت خداوند است، و از جهت مخلوقیت خود بر تنزیه خالق از شباهت با مخلوقات خود دلالت می‌کند، و در مقابل عزت خداوند خاضع و ذلیل است، عبادت حقیقی عملی است که اختیاری باشد و عبادت تکوینی عبارتی کاملاً بی‌معنا و جاهلانه است، و تسبیح تکوینی در حقیقت عبادت نیست، و معنای آیه از قبیل آن چیزی است که گفته شد که با اصول و ضروریات مکتب منافات نداشته باشد، نه این‌که بت‌پرستی زنادقه و متصوفه هم عبادت خداوند محسوب گردد، و نهی از بت‌پرستی از روی جهالت و نقص و قصور معرفت انبیا باشد!

وقتی که گفته شود همه چیز - حتی نفس کشیدن ابن ملجم - تحت اراده و فرمان و حاکمیت امیر المؤمنین علیه السلام است، معنای آن این است که حتی ابن ملجم هم از حیث قدرت، غالب بر امام علیه السلام نیست، و در مقابل قدرت ایشان هیچ غالبیتی ندارد، نه این‌که قتل امام علیه السلام هم عبادت و مورد رضای الهی و امیر المؤمنین علیه السلام باشد، و هر کس ابن ملجم را نهی کند از روی نفهمی و قصور در معرفت او باشد که البته متأسفانه عرفای گمراه مانند مولوی در مثنوی خود و اتباع وی چنین می‌پندارند.

حقیقت تسبیح در مورد اشیای عاقل و مختار و مکلف، با اشیای غیر عاقل کاملاً تفاوت دارد، لذا بت‌پرستی کاملاً مردود است، و اشیای غیر عاقل - حتی خود بت‌ها! - هرگز بت‌پرستی نمی‌کنند، و تسبیح آن‌ها تأیید بت‌پرستی نیست بلکه تسبیح اشیا این است که از حیث حدوث و امکان و زمان و مکان و حرکت و تغیر داشتن و از هم فرو پاشیدن خود، بر سبوحیت و قدوسیت و تعالی و تنزه ذات خالق خود دلالت می‌کنند، و چنان‌چه به قدرت و اراده الهی به نطق و بیان باشند بر خلاف انسان ظلوم جهول، به تنزیه ذات احدیت و لعن بت پرستان قائمند. و البته اینها چیزهایی است که هرگز بت پرستان و کافران و صوفیه آن‌ها را نمی‌فهمند و باید به تعلیم معصومین علیهم السلام فهمیده شود، چنان‌که امام صادق در تفسیر آیه "وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ" می‌فرماید: خراب شدن دیوار، همان تسبیح اوست:

عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّي عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ "وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ" قَالَ: تَنْقُضُ الْجُدْرَ تَسْبِيحُهَا.^{۲۳}

عَنْ مَسْعُودَةَ بِنِ صَدَقَةَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِمَا السَّلَامُ أَنَّهُ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي إِيَّيْ أَجِدُ اللَّهَ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ "وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ" فَقَالَ: هُوَ كَمَا قَالَ. فَقَالَ لَهُ: أَسْبِّحُ الشَّجَرَةَ الْيَابِسَةَ؟ فَقَالَ: نَعَمْ أَمَا سَمِعْتَ حَشَبَ الْبَيْتِ تَنْقُضُ وَذَلِكَ تَسْبِيحُهُ فَسُبْحَانَ اللَّهِ عَلَيَّ كُلِّ حَالٍ.^{۲۴}

تفسیر فلسفی و عرفانی:

همه عبادت‌ها عبادت خداست و هر کسی که در مقابل هر بتی سجده کرده است خداوند را سجده نموده است:

مسلمان^{۲۵} گر بدانستی که بت چیست

۲۳. الکافی، ۶ / ۵۳۱.

۲۴. بحار الأنوار، ۵۷ / ۱۷۷.

۲۵. در پاسخ ایشان گفته شده است:

بدانستی که دین در بت پرستی است^{۲۶}

بـــــت پرستی ارادة الله است
پس کسی را از آن چه اکراه است؟

معبود در هر صورت و شکلی که باشد - چه صورت محسوس مانند بت‌ها، چه صورت خیالی مانند جن، و چه صورت عقلی مانند ملائکه - همان حق است.^{۲۷}

وحدت وجود، مطلبی است عالی و راقی. کسی قدرت ادراک آن را ندارد... من نگفتم "این سگ خداست". من گفتم "غیر از خدا چیزی نیست" [کاملاً دقت شود!...] وجود بالاصالة و حقيقة الوجود در جمیع عوالم... اوست تبارک و تعالی، و بقیه موجودات، هستی ندارند و هست‌نما هستند.^{۲۸}

عارف کسی است که حق را در هر چیزی ببیند؛ بلکه عارف حق را عین هر چیزی می‌بیند.^{۲۹}

موسی علیه السلام به واقع و نفس الامر و به امر توحید اعلم از هارون بود. چه این که می‌دانست اصحاب عجل چه کسی را پرستش می‌کردند. زیرا او عالم بود که خداوند حکم فرموده که جز او پرستش نشود و آن چه را حکم فرمود، غیر آن نخواهد شد (پس جمیع عبادت‌ها عبادت حق تعالی است و لکن، «ای بسا کس را که صورت راه زد».

بنابر این عتاب موسی برادرش هارون را از این جهت بود که هارون انکار عبادت عجل می‌نمود و قلب او چون موسی اتساع نداشت. چه اینکه عارف حق را در هر چیز می‌بیند بلکه او را عین هر چیز می‌بیند (غرض شیخ در این گونه مسائل در فصوص و فتوحات و دیگر زیر و رسائلش بیان اسرار ولایت و باطن است برای کسانی که اهل سرّند. هر چند به حسب نبوت تشریع مقرر است که باید توده مردم را از عبادت اصنام بازداشت. چنان که انبیا عبادت اصنام را انکار می‌فرمودند).^{۳۰}

(۷) إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَبْصَارِ^{۳۱}

آیه مذکور دلالت می‌کند خداوند متعال خالق آسمان و زمین است و هر بنده عاقلی که در خلقت این دو تعقل کند می‌یابد که همه مخلوقات و دلالت بر خالق متعالی از مخلوقات می‌نمایند.

اگر صوفی بدانستی که دین چیست بدانستی که عرفان بت پرستی است

۲۶. شرح گلشن راز، لاهیجی، محمد، ۱۳۳۷ شمسی، ۶۴۱.

۲۷. إِنَّ الْمَعْبُودَ هُوَ الْحَقُّ فِي أَيِّ صُورَةٍ كَانَتْ، سواء كانت حسيّة كالاصنام، أو خياليّة كالجنّ، أو عقليّة كالملائكة. داوود قيصري: شرح فصوص الحکم، ۵۲۴.

۲۸. روح مجرد، حسینی تهرانی، محمد حسین، ۱۴۱۸ ق، چاپ چهارم، ۵۴۶.

۲۹. إن العارف من يرى الحق في كل شيء بل يراه عين كل شيء. "فصوص الحکم" ابن عربی ۱۹۲، سال ۱۳۶۶؛ شرح قيصري، ۹۶.

۳۰. ممدّ الهمم در شرح فصوص الحکم، حسن زاده آملی، ۵۱۴.

۳۱. سوره آل عمران/ ۱۹۰

تفسیر فلسفی و عرفانی:

آسمان و زمین حصه‌ای از وجود خدایند بنابراین هر کس به آن دو نگاه کند حصه‌ای از ذات خدا را مشاهده کرده است:

لیس فی دار الوجود غیره دیار. وکلّ ما یترائی فی عالم الوجود أنّه غیر الواجب المعبود فإیّما هو من ظهورات ذاته وتجلّیات صفاته الّتی هی فی الحقیقة عین ذاته... فکلّ ما ندركه فهو وجود الحقّ فی أعیان الممكنات... فالعالم متوهم، ما له وجود حقیقی. فهذا حکایة ما ذهب إلیه العرفاء الالهیّون والاولیاء المحقّقون. الأسفار، ۲/ ۲۹۲ - ۲۹۴.

(۸) یُوقِیْهِمُ اللَّهُ دِیْنَهُمُ الْحَقَّ وَ یَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِیْنُ^{۳۲}

تمامی مخلوقات دلالت بر این دارند که ایشان را خالق است که متعالی از تمامی مخلوقات است که آنها را آفریده است لذا وجود خداوند متعال حق آشکار و غیر قابل انکار است.

الامام امیر المؤمنین علیه السلام:

هو الله الحق المبین، أحق وأبین مما تراه العیون. ۳۳

تفسیر فلسفی و عرفانی:

وجود خداوند سراسر هستی را فرا گرفته است لذا هر چیز آشکاری عین ذات خداست.

(۹) ذَلِكَ بَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ^{۳۵}

آیه شریفه دلالت می‌کند که غیر از خداوند متعال چیزهایی وجود دارد که مخلوقات اویند و عبادت هر چیزی غیر از خدای متعال باطل است.

تفسیر فلسفی و عرفانی:

از آنجا که جز وجود خدای متعال وجودی در کار نیست پس هر چیزی که پرستیده شود خدا پرستیده شده است.

(۱۰) وَإِنْ مِنْ شَیْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنْزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ^{۳۶}

خزائن خداوند متعال کن فیکون او و ایجاد و آفرینش اوست که هر چیزی را که اراده کند محقق می‌شود بدون این که ماده اولیه یا ابزار و آلاتی در کار باشد.

۳۲ سوره نور/ ۲۵

۳۳ . بحار الأنوار، ۴ / ۳۱۷

۳۴ . إن الإنسان قد یشک فی ما یراه ببصره، بل قد یری الشیء فیحکم علیه بغیر ما هو علیه فی الواقع، فیحسب السراب ماء، والماء أَسْرَابًا، وأما العقل فمحال أن یشک فی اضطراب المصنوع إلی الصانع، واحتیاج المخلوق إلی الخالق.

۳۵ سوره حج/ ۶۲

۳۶ سوره حجر/ ۲۱

تفسیر فلسفی و عرفانی:

تمامی اشیا همان وجود خدایند که بیه صورت های مختلف در آمده است به این صورت که اگر وجود آنها بدون شکل و صورت لحاظ گردد خود خدایند و اگر صورت و تعین آنها در نظر گرفته شود غیر خدایند.

(۱۱) نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ^{۳۷}

معنای صحیح تقرب به سوی خداوند متعال، قرب معنوی است نه وجودی و ذاتی،

چنانکه امام حسین علیه السلام می فرماید:

احتجب عن العقول كما احتجب عن الابصار، و عمن في السماء احتجابه عمن في الارض، قربه كرامته و بعده إهانتة.^{۳۸}

از عقل ها همان سان پنهان است که از دیدگان در نهان است، و از اهل آسمان همان گونه پوشیده است که از اهل زمین پوشیده است. قرب او گرامی داشتن اوست، و بُعد و دوری از او خوارکردن اوست.

تفسیر فلسفی و عرفانی:

هر یک از ما حصه ای از وجود خدا هستیم پس او از هر چیز به ما نزدیکتر است همان طور که موج به آب دریا نزدیک است.

(۱۲) اَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ^{۳۹}

آیه شریفه دلالت می کند که انسان و قلب او هر دو مخلوق خداوندند و غیر اویند و هیچ کدام از مخلوقات الهی از اشراف علم و قدرت الهی بیرون نیستند.

حضرت صادق (ع) در مورد قول خدای عز و جل و اَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ: «و بدانید که خدا حائل و مانع می شود در میان مرد و دل او» فرمودند: خداوند حائل می شود بین بنده و اینکه چنان بداند که باطل حق است.

تفسیر فلسفی و عرفانی:

همان طور که قلب و اراده انسان بیرون او وجود او نیست ما هم بیرون از وجود خدا نیستیم همان طور که امواج از دریا بیرون نیستند و دریا نیز از امواج بیرون نیست.

(۱۳) يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَيَّ اللَّهُ وَ اللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ^{۴۰}

آیه شریفه دلالت می کند که تمامی مخلوقات محتاج و فقیر الی الله می باشند.

۳۷ سوره ق/ ۱۶

۳۸. تحف العقول، ۲۴۴؛ بحار الأنوار، ۳۰۱/۴.

۳۹ سوره انفال/ ۲۴

۴۰ سوره فاطر/ ۱۵

تفسیر فلسفی و عرفانی:

در فلسفه و عرفان معنی فقیر الی الله بودن تحریف گردیده و آن را به این معنا برگردانده‌اند که اشیا مراتب و حصص و اجزای وجود خدایند، به این معنا که مخلوقات همگی عدمند و تنها خداست که وجود او سراسر هستی را فرا گرفته است و وجود او عین تمامی موجودات است.

(۱۴) كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطًا^{۴۱}

مراد آیه شریفه اشراف علم و قدرت و سلطنت خداوند بر همه چیز است.

سألت ابا عبدالله عليه السلام عن قول الله عز وجل «و هو الله في السموات وفي الارض» قال كذلك هو في كل مكان. قلت بذاته؟! قال: ويحك ان الا ما كن اقدار، فاذا قلت في مكان بذاته لزمك ان تقول في اقدار وغير ذلك، ولكن هو بائن من خلقه محيط بما خلق علما وقدره واحاطة وسلطانا، ليس علمه بما في الارض باقل مما في السماء لا يبعد منه شيء والاشياء له سواء علما وقدره وسلطانا وملكا واحاطة.

از امام صادق عليه السلام درباره فرموده خداوند «او در آسمانها خداست و در زمین» پرسیدم، فرمودند: او در هر مکانی چنان باشد، عرض کردم: به ذات خود؟ فرمودند: چه می‌گویی!! همانا مکانها اقدار و اندازه‌هایند و چون بگویی به ذات خود در مکان می‌باشد، لازمت آید که بگویی در اندازه‌ها و مانند آن باشد، در حالی که او جدای از خلق خود می‌باشد آنچه آفریده است، در حیطه علم و قدرت و احاطه و سلطنت اوست، و علم او به آنچه در زمین است کمتر از آنچه در آسمان است نیست. هیچ چیز از او دور نیست، و یکسان بودن اشیا برای او، از جهت علم و قدرت و سلطنت و ملك و احاطه است.

تفسیر فلسفی و عرفانی:

ذات خداوند همه جا را فرا گرفته است و همه زمانها و مکانها و موجودات پر از وجود خداست.

(۱۵) وَ إِلَيْهِ تُقَلَّبُونَ^{۴۲}

مقصود آیه شریفه این است که شما به قیامت و حکم الهی باز می‌گردید و اعمال شما مورد حسابرسی قرار می‌گیرد.

تفسیر فلسفی و عرفانی:

ما از وجود خدا آمده‌ایم و به وجود و ذات او باز می‌گردیم مانند موجی که از دریاست و به دریا باز می‌گردد.

(۱۶) فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا^{۴۳}

۴۱ سوره نساء/ ۱۲۶

۴۲ سوره عنکبوت/ ۲۱

۴۳ سوره اعراف/ ۱۴۳

مقصود تجلی خداوند تجلی مخلوقات الهی می باشد نه این که ذات خداوند متعال که دارای اجزاء و زمان و مکان و حالات نیست جلوه کند و رؤیت گردد.

قال محمد بن علی بن الحسین مصنف هذا الكتاب رضى الله عنه إن موسى ع علم أن الله عز وجل لا يجوز عليه الرؤية وإنما سأل الله عز وجل أن يريه ينظر إليه عن قومه حين ألحوا عليه في ذلك فسأل موسى ربه ذلك من غير أن يستأذنه فقال رَبُّ أَرْنِي أَنْظُرُ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي وَلَكِنْ انْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنْ اسْتَقَرَّ مَكَانُهُ فِي حَالٍ تَزَلُّزُهُ فَسَوْفَ تَرَانِي وَمَعْنَاهُ أَنَّكَ لَا تَرَانِي أَبَدًا لِأَنَّ الْجَبَلَ لَا يَكُونُ سَاكِنًا مَتَحَرِّكَ فِي حَالٍ أَبَدًا وَهَذَا مِثْلُ قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ - وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلْبِغَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَمَعْنَاهُ أَنَّهُمْ لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ أَبَدًا كَمَا لَا يَلْبِغُ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ أَبَدًا - فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ

أَيَّ ظَهَرَ لِلْجَبَلِ بَآيَةً مِنْ آيَاتِهِ وَتِلْكَ الْآيَةُ نُورٌ مِنَ الْأَنْوَارِ الَّتِي خَلَقَهَا أَلْقَى مِنْهَا عَلَيَّ ذَلِكَ الْجَبَلَ - جَعَلَهُ دُكَّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا مِنْ هَوْلٍ تَزَلُّزَ ذَلِكَ الْجَبَلَ عَلَيَّ عَظَمُهُ وَكِبَرُهُ - فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ أَيَّ رَجَعْتُ إِلَى مَعْرِفَتِي بِكَ عَادِلًا عَمَّا حَمَلَنِي عَلَيْهِ قَوْمِي مِنْ سُؤَالِكَ الرَّؤْيَةَ وَلَمْ تَكُنْ هَذِهِ التَّوْبَةُ مِنْ ذَنْبٍ لَأَنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَا يَذْنِبُونَ ذُنُوبًا صَغِيرًا وَلَا كَبِيرًا.

تفسیر فلسفی و عرفانی:

ذات خداوند تجلی نموده و رؤیت شده است!

(۱۷) يُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ^{۴۴}

این آیه در آیه ۱۵ توضیح داده شد.

(۱۸) كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ^{۴۵}

آیه شریفه دلالت می کند خداوند متعال هر لحظه فعل جدیدی دارد.

خَطَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَلَا تَنْقُضِي عَجَائِبُهُ لِأَنَّهُ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ مِنْ إِحْدَاثِ بَدِيعٍ لَمْ يَكُنْ. (بحار الانوار، ۵۴ / ۱۶۷).

تفسیر فلسفی و عرفانی:

ذات خداوند هر لحظه به شکل و صورتی ظهور و تجلی می کند چه این که ذات او عین همین موجوداتی است که سر تا سر هستی را فرا گرفته است!

(۱۹) كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ^{۴۶}

وجه خداوند تعالی یعنی همان دین و جهتی که از آن به سوی او رفته می شود، و چون تجلی کامل دین در وجود و بیان اهل بیت علیهم السلام می باشد، ایشان وجه الله می باشند.

۴۴ سوره آل عمران / ۲۸

۴۵ سوره الرحمن / ۲۲

۴۶ سوره قصص / ۸۸

... سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ قَالَ: دِينُهُ وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ وَآمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ دِينَ اللَّهِ وَوَجْهَهُ وَاعَيْنَهُ فِي عِبَادِهِ وَلِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَيَدُهُ عَلَيَّ خَلْقِهِ وَنَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ.^{۴۷}

... از امام صادق علیه السلام در باره فرموده خداوند عزیز و جلیل: "جز وجه او همه چیز نابود است" پرسیدم. فرمودند: منظور از وجه خدا، دین خداوند است، و رسول خدا و امیر المؤمنین دین خدا، و وجه او، و چشم او در میان بندگان، و لسان او که با آن سخن می‌گوید، و دست قدرت او بر خلقش می‌باشند و ما همان وجه الله هستیم که از آن به سوی خداوند آمده می‌شود.

تفسیر فلسفی و عرفانی:

هر چیزی غیر از خدا هالک است یعنی معدوم است جز ذات خدا زیرا وجود او عین موجودات هستی است! (۲۰) سُرِّيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْاَفَاقِ وَ فِي اَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ اَنَّهُ الْحَقُّ اَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ اَنَّهُ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ^{۴۸}

آیه شریفه دلالت می‌کند که آفاق و انفس، مخلوقات خدای متعالند که بر وجود خالق خود دلالت می‌نمایند و خدای متعال بر هر چیزی گواه و داناست.

کلینی در کافی از ابو بصیر روایت میکند که گفت از حضرت صادق علیه السلام راجع باین آیه سؤال کردم، فرمود: خداوند باهل باطل نشان می‌دهد که چگونه مسخ می‌شوند و آفاق بر آنها تنگی می‌گیرد، پس در آن وقت قدرت پروردگار را در خود و آفاق خواهند دید. عرض کردم: حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ اَنَّهُ الْحَقُّ یعنی چه؟ فرمود ظهور قائم آل محمد بامر خداوند حتمی است، خدا او را ظاهر گرداند تا همه مردم او را ببینند.

تفسیر فلسفی و عرفانی:

تمامی آفاق و انفس عین ذات خداوند، لذا به هر چیز که نگاه کنی ذات خدا را در آن مشاهده می‌کنی!

(۱) مَنْفِيٌّ عَنْهُ الْاَقْطَارُ مَبْعَدٌ عَنْهُ الْحُدُودُ^{۴۹}

(۲) كُلٌّ مَحْدُودٌ مُتَنَاهٍ اِلَيَّ حَدٌّ فَهُوَ غَيْرُ مَحْدُودٍ وَلَا مُتَرَايِدٍ وَلَا مُتَجَزٍّ وَلَا مُتَوَهِّمٌ^{۵۰}

(۳) غَيْرُ مَوْصُوفٍ بِحَدٍّ مُسَمًّى؛ لَمْ يَتَّنَاهَ اِلَيَّ غَايَةً اِلَّا كَانَتْ غَيْرُهُ لَا يَزِلُّ مَنْ فِهِمَ هَذَا الْحُكْمَ اَبَدًا وَ هُوَ التَّوْحِيدُ الْخَالِصُ^{۵۱}

۴۷. بحار الأنوار، ۷/۴، باب تأویل قوله تعالى خلقت بیدی.

۴۸. سوره فصلت/ ۵۳

۴۹. کافی ج ۱ ص ۱۱۲

۵۰. علل الشرایع ج ۱ ص ۱۱۹

۵۱. کافی ج ۱ ص ۱۱۳

(۴) لَا يُقَالُ لَهُ حَدٌّ وَلَا نَهَايَةٌ وَلَا انْقِطَاعٌ وَلَا غَايَةٌ وَلَا أَنَّ الْأَشْيَاءَ تَحْوِيهِ فَتَقْلَهُ أَوْ تُهْوِيهِ أَوْ أَنَّ شَيْئًا يَحْمِلُهُ فَيَمِيلُهُ أَوْ يُعَدِّلُهُ وَلَا يَسُ فِي الْأَشْيَاءِ بَوَالِجٌ وَلَا عَنْهَا بِخَارِجٍ^{۵۲}

چهار روایات شریفه دلالت می‌کند که خداوند متعال مانند مخلوقات خود نیست که دارای امتداد و اقطار و حدود وجودی باشد بلکه خالق همه مکانها و زمانها و حدود است نه این که عین اقطار آسمانها و زمینها و مخلوقات باشد چنانکه فلاسفه می‌پندارند.

اساس نظریه وحدت وجود این توهم باطل است که برخی خداوند متعال را "نامتناهی" پنداشته‌اند در حالی که بدیهی است تناهی و عدم تناهی از اعراض است. عرض هم از خواص جسم می‌باشد، و خداوند متعال نه جسم است و نه عرض و هرگز به نامتناهی بودن که از خواص اجسام است متصف نمی‌گردد. لذا کسی که خداوند را متناهی یا نامتناهی بداند، او را جسم دانسته است، اگر چه خودش هم متوجه نباشد. خود فلاسفه هم صریحاً معترفند که متناهی بودن و نامتناهی بودن از خواص کمیت است. چنان‌که می‌نویسند:

تناهی و عدم تناهی از اعراض ذاتی‌ای هستند که به کمیت و مقدار ملحق می‌شوند.^{۵۳}

کم عرض است... و خواص و ویژگی‌هایی دارد که... پنجمین آن خواص، متناهی بودن و نامتناهی بودن^{۵۴} است.

بنابر این "تناهی و عدم تناهی" از ویژگی‌های اشیای دارای اجزا، و امتداد، و حادث، و ممکن، و مخلوق است، لذا به چیزی که اصلاً جزء و کل و امتداد وجود ندارد نه متناهی گفته می‌شود و نه نامتناهی. به عبارت دیگر "تناهی و عدم تناهی" دو معنای نقیض هم نیستند که از بودن یا نبودن هر دو محال لازم آید، بلکه مانند "ملکه و عدم" تنها و تنها از صفات اشیای متجزی و مخلوق می‌باشند، و خداوند تعالی که خالق تمامی اشیای دارای مقدار و اجزا و کوچک و بزرگ است ذاتاً مباین با همه آنها می‌باشد. لذا خالق تعالی نه کوچک است و نه بزرگ، و نه متناهی و نه نامتناهی.

نیز بر خلاف توهم برخی افراد، هیچ روایتی وارد نشده است که دلالت بر نامتناهی بودن ذات خدا داشته باشد، بلکه روایات بر این دلالت دارد که خداوند متناهی نیست، و با توجه به توضیحی که دادیم البته نامتناهی هم نخواهد بود.

امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

بزرگی او این‌گونه نیست که جوانب مختلف، او را به اطراف کشانده، و از او جسمی بزرگ ساخته باشند، و عظمت او چنان نیست که اطراف به او پایان یافته، و از او جسدی بزرگ ساخته باشند، بلکه او دارای بزرگی شأن و عظمت سلطنت است.^{۵۵}

۵۲ نهج البلاغه صبحی صالح ص ۲۷۴

۵۳. النهاية واللانهاية من الاعراض الذاتية التي تلحق الكم. شرح الاشارات، ۷۶/۳.

۵۴. الكم عرض... ويختص الكم بخواص... الخامسة النهاية واللانهاية. بداية الحكمة، ۷۷.

امام جواد علیه السلام می‌فرماید:

همانا جز خداوند یگانه همه چیز دارای اجزا است، و خداوند یکتا نه دارای اجزا، و نه قابل فرض پذیرش کمی و زیادی می‌باشد. هر چیزی که دارای اجزا بوده، یا قابل تصور به پذیرش کمی و زیادی باشد مخلوق است و دلالت بر این می‌کند که او را خالق می‌باشد.^{۵۶}

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

همانا خداوند تعالی جدا از خلقش، و خلقش جدا از او می‌باشند، و هر چیزی که نام شیء بر آن توان نهاد مخلوق است مگر خداوند عز و جل. و خداوند آفریننده همه چیز است، بس والاست آنکه هیچ چیز مانند او نیست.^{۵۷}

حضرت امام رضا علیه السلام می‌فرماید:

اوست خداوند غیر قابل شناخت آگاه شنوای بینای یکتای یگانه بی‌مانندی که هیچ چیز از او صادر نشده، و او خود نیز از چیزی پدید نیامده، و هیچ چیزی مانند او نیست. آفریننده اشیا، و خالق اجسام، و پدید آورنده صورت‌ها است. اگر چنان بود که ایشان می‌پندارند، خالق با مخلوق و آفریننده با آفریده شده تفاوتی نداشت، در حالی که او آفریننده و خالق است. فرق است بین او و اجسام و صوری که او آن‌ها را آفریده است؛ زیرا هیچ چیزی مانند او نیست، و او نیز مانند هیچ چیزی نمی‌باشد.^{۵۸}

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

اگر خداوند به صورت خلق باشد، به چه نشانه و دلیلی استدلال خواهد شد که یکی از آن دو خالق و آفریننده دیگری است؟!^{۵۹}

(۵) وَلَمْ يَكُنْ لَنَا بَدْءٌ مِنْ إِثْبَاتِ مَا لَا نَهَايَةَ لَهُ مَعْلُومًا مَعْقُولًا أَبَدِيًّا سَرْمَدِيًّا فَقَدْ ثَبَتَ فِي عُقُولِنَا أَنَّ مَا لَا يَتَنَاهَى هُوَ الْقَدِيمُ الْأَزَلِيُّ^{۶۰}

۵۵. لیس بذی کبر امتدت به النهايات فکبرته تجسّیما، ولا بذی عظم تناهت به الغایات فعظمته تجسّیدا، بل کبر شأننا وعظم سلطانا. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۵، بحار الانوار، ۲۶۱/۴.

۵۶. التوحید، ۱۹۳؛ کافی، ۱ / ۱۱۶.

۵۷. کافی، ۱ / ۸۳.

۵۸. هو اللطیف الخبیر السميع البصیر الواحد الأحد الصمد الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفواً أحد، منشیء الأشياء، ومجسّم الأجسام، ومصورّ الصور، لو کان کما یقولون لم یعرف الخالق من المخلوق ولا المنشیء من المنشأ، لکنّه المنشیء، فرق بین من جسّمه وصوّرّه وأنشأه، إذ کان لا یشبهه شیء، ولا یشبه هو شیئاً. عیون اخبار الرضا، ۱۲۷/۱؛ التوحید، ۱۸۵؛ بحار الانوار، ۱۷۳/۴.

۵۹. فإذا کان الخالق فی صورة المخلوق فما یستدلّ علی أنّ أحدهما خالق صاحبه؟! بحار الانوار، ۱۷۷/۱۰، احتجاج، ۲ / ۲۳۲.

روایت شریفه دلالت می‌کند که خدای متعال مانند مخلوقات نیست که باید حتما امتدادی و متجزی و محدود الوجود باشند بنابر این ما وقتی به مخلوقات که همه دارای حدود وجودی و محدودیتند می‌نگریم پی به وجود خالق می‌بریم که وجود او فراتر از اتصاف به حدود و نهايات می‌باشد و چنین وجودی قدیم و ازلی است نه این که خدا مساوی با کل عالم و وجود بی‌نهایت اشیا باشد چنانکه فلاسفه و عرفا می‌پندارند.

(۶) فَسُبْحَانَكَ مَلَأَتْ كُلُّ شَيْءٍ وَبَايَنْتَ كُلَّ شَيْءٍ فَأَنَّ الَّذِي لَا يَفْقِدُكَ شَيْءٌ^{۶۱}

روایت شریفه دلالت می‌کند که سلطنت خدای متعال همه جا را فرا گرفته و او به همه چیز داناست و ذات او مباین با تمامی اشیا است و هر کس او را بخواند و دست نیاز و حاجت به سوی او بردارد او را سریع الاجابة می‌یابد نه این که ذات خدا همه عالم وجود را پر کرده باشد چنانکه فلاسفه و عرفا می‌پندارند.

(۷) الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلَّى لِحَلْقِهِ بِخَلْقِهِ^{۶۲}

روایت شریفه دلالت می‌کند که خداوند تعالی خلقت دارد وجود خود را به واسطه آفرینش و هستی دادن به مخلوقات خود، به ایشان نمایانده و اثبات نموده است.^{۶۳} نه این که ذاتش به صورت همه اشیا ظهور کرده باشد و هیچ خلقی در کار نباشد چنانکه فلاسفه و عرفا می‌پندارند.

(۸) هُوَ فِي الْأَشْيَاءِ كُلِّهَا غَيْرُ مُتَمَازٍ بِهَا وَلَا بَائِنٌ مِنْهَا، مُتَجَلٍّ لَا بِاسْتِهْلَالِ رُؤْيَةٍ نَاءٍ لَا بِمَسَافَةٍ قَرِيبٍ لَا بِمُدَاانَةٍ^{۶۴}

(۹) دَاخِلٌ فِي الْأَشْيَاءِ لَا كَشَيْءٍ فِي شَيْءٍ دَاخِلٍ وَخَارِجٌ مِنَ الْأَشْيَاءِ لَا كَشَيْءٍ مِنْ شَيْءٍ خَارِجٍ^{۶۵}

منظور از داخل بودن خداوند در اشیا این است که او تبارک و تعالی مانند اشیا دارای اجزا و زمان و مکان نیست که بتوان او را خارج و دور از آن‌ها فرض کرد، و خارج بودن او از آن‌ها نیز به این معنا است که باری تعالی مانند اشیا دارای اجزاء و زمان و مکان نیست که بتوان او را مانند شیر و شکر ممزوج و داخل هم، یا مانند جوهر و عرض و صفت و موصوف متحد در وجود دانست؛ بلکه او ذاتی است متعالی از داشتن جزء و کل و زمان و مکان، و ماسوای او همه دارای اجزای وجودی می‌باشند. لذا مَازَجَت (درهم آمیختگی) و مباینیت (کنار هم بودن، و دور یا نزدیک هم قرار گرفتن) و اِثْخَاد و یگانگی او با اشیا ذاتاً محال است، و همه چیز تحت

۶۰. بحار الانوار ج ۹۰ ص ۹۱

۶۱. بحار الانوار، ج ۲۵ ص ۲۸

۶۲. نهج البلاغه صبحی صالح، ص ۱۵۵

۶۳. رجوع کنید به: متشابه القرآن، ۱ / ۹۸.

۶۴. توحید صدوق، ص ۴۵

۶۵. محاسن برقی، ج ۱ ص ۲۴۰

سلطنت و قدرت و علم او می‌باشد، نه این که — نعوذ بالله — وجود خداوند با اشیا یکی باشد! چنانکه فلاسفه و عرفا می‌پندارند.

(۱۰) أَحَدِي الْمَعْنَى يَعْنِي بِهِ أَنَّهُ لَا يَنْقَسِمُ فِي وُجُودٍ وَلَا عَقْلٍ وَلَا وَهْمٍ^{۶۶}

روایت شریفه دلالت می‌کند که خداوند متعال بر خلاف تمام موجودات عالم است که متجزی و قابل انقسام در خارج یا عقل یا وهم می‌باشند، نه این که ذات او عین اشیا قابل انقسام در خارج و عقل و وهم باشد چنانکه فلاسفه و عرفا می‌پندارند.

(۱۱) قَدْ كَانَ وَلَا خَلْقَ وَهُوَ كَمَا كَانَ^{۶۷}

روایت شریفه دلالت می‌کند که خداوند متعال ازلی و قدیم است و مخلوقات او حادثند و ذات خداوند متعال زمان و قبل و بعد ندارد و هرگز مانند خلق خود تغییر نمی‌کند نه این که گفته شود خداوند هیچ خلقی ندارد و خودش عین همه اشیا می‌باشد و هر لحظه به صورتی در می‌آید چنانکه فلاسفه و عرفا می‌پندارند.

(۱۲) حَدَّ الْأَشْيَاءِ كُلَّهَا عِنْدَ خَلْقِهِ^{۶۸}

روایت شریفه دلالت می‌کند که خداوند متعال با آفریدن اشیا همه آنها را دارای حد و حدود وجودی قرار داده است نه این که گفته شود هیچ خلقی در کار نیست و همه اشیا روی هم به طور بی‌نهایت مساوی با ذات خدا است چنانکه فلاسفه و عرفا می‌پندارند.

(۱۳) عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّهُ قَالَ أَيْ شَيْءٍ اللَّهُ أَكْبَرُ فَقُلْتُ اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ قَالَ وَكَانَ ثُمَّ شَيْءٌ سِوَاهُ فَيَكُونُ أَكْبَرَ مِنْهُ؟! قُلْتُ وَ مَا هُوَ فَقَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ^{۶۹}

روایت شریفه دلالت می‌کند که تنها مخلوقاتند که با یکدیگر مقایسه می‌شوند و بعضی کوچکتر و بعضی بزرگتر می‌باشند اما ذات احدیت از سنخ موجودات متجزی و مخلوق نیست که به بزرگی یا کوچکی وجود وصف گردد و فراتر از این است که قابل وصف باشد یا با مخلوقات مقایسه شود، نه این که گفته شود وجود او آنقدر بزرگ است که جایی برای غیر باقی نگذاشته است و وجود همه چیز حصه‌ای از وجود خداست! چنانکه فلاسفه و عرفا می‌پندارند.

(۱۴) قَالَ لَهُ السَّائِلُ فَلَهُ إِيَّيْهُ وَمَائِيَّةٌ قَالَ نَعَمْ لَا يُثَبِّتُ الشَّيْءُ إِلَّا بِإِيَّيْهِ وَمَائِيَّةٌ^{۷۰}

۶۶ توحید صدوق، ص ۸۳

۶۷ احتجاج ج ۲ ص ۴۰۷

۶۸ کافی ج ۱ ص ۱۳۴

۶۹ محاسن ج ۱ ص ۲۴۱

۷۰ کافی ج ۱ ص ۸۵

روایت شریفه دلالت می‌کند که خداوند متعال موجودی حقیقی و واقعی و دارای انیت و مائیت واقعی می‌باشد نه این که گفته شود انیت و مائیت خدا همان انیت و مائیت همه اشیاست و وجود خدای خالق ماورای اشیا انکار گردد! چنانکه فلاسفه و عرفا می‌پندارند.

(۱۵) مَا هُوَ قَالَ شَيْءٌ بِخِلَافِ الْأَشْيَاءِ ارْجِعْ بِقَوْلِي إِلَىٰ إثْبَاتِ مَعْنِي وَ أَنَّ شَيْءٌ بِحَقِيقَةِ الشَّيْئَةِ غَيْرَ أَنَّهُ لَا جِسْمٌ وَلَا صُورَةٌ^{۷۱}

روایت شریفه دلالت می‌کند که خدای متعال موجودی واقعی است و بر خلاف همه اشیاست که نه جسم دارد و نه صورت، نه این که گفته شود خدا عین همه اشیا و اجسام و جمادات و حیوانات است چنانکه فلاسفه و عرفا می‌پندارند.

(۱۶) مَعْرِفَتُهُ تَوْحِيدُهُ وَ تَوْحِيدُهُ تَمَيُّزُهُ مِنْ خَلْقِهِ وَ حُكْمُ التَّمْيِيزِ بَيْنُوتَهُ صِفَةً لَا بَيْنُوتَهُ عَزْلَةً^{۷۲}

معنای تباین صفتیه در مکتب وحی این است که صفت مخلوقات این است که اجزا و قابلیت زیادت و نقصان دارند، ولی خداوند فراتر از داشتن این وصف است، و بر خلاف اشیا و صفات آن‌ها می‌باشد نه این که گفته شود تباین مخلوقات و مجعولات، با خالق و جاعلشان، تباین صفت با موصوف است به این معنی که وجود مخلوقات با خدا یکی است، و تفاوت و تباین آن‌ها مانند تفاوت صفات یک شیء با ذات آن، و مانند تفاوت جواهر با اعراض آن‌ها است چنانکه فلاسفه و عرفا می‌پندارند؛ چرا که در واقع صفت و موصوف، و جوهر و عرض یک چیزند نه دو چیز. لذا در نظر ایشان خالق و مخلوق هم در واقع یک چیزند نه دو چیز.

(۱۷) إِنْ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَىٰ كَانَ وَ لَيْسَ شَيْءٌ غَيْرُهُ وَ كَذَلِكَ هُوَ الْيَوْمَ وَ كَذَلِكَ لَا يَزَالُ أَبَدًا^{۷۳}

معنی این روایت شریفه در روایت یازدهم گذشت.

(۱۸) لَا يَخْلُو مِنْهُ مَكَانٌ وَ لَا يَشْعَلُ بِهِ مَكَانٌ قَرِيبٌ فِي بُعْدِهِ بَعِيدٌ فِي قُرْبِهِ^{۷۴}

(۱۹) سَبَقَ فِي الْعُلُوِّ فَلَا شَيْءَ أَعْلَىٰ مِنْهُ وَ قَرُبَ فِي الدُّنُوِّ فَلَا شَيْءَ أَقْرَبُ مِنْهُ فَلَا اسْتِعْلَاؤُهُ بَاعْدَهُ عَنْ شَيْءٍ مِنْ خَلْقِهِ وَ لَا قُرْبُهُ سَاوَاهُمْ فِي الْمَكَانِ^{۷۵} بِهِ

۷۱ کافی ج ۱ ص ۸۰

۷۲ احتجاج، ۲۹۹

۷۳ توحید صدوق، ص ۱۴۱

۷۴ اصول کافی، ج ۱ ص ۱۲۵

۷۵ نهج البلاغه، خطبه ۴۹

دو روایت شریفه دلالت می‌کند که خدای متعال مکان ندارد و هیچ جایی از سلطنت و آگاهی او خارج و دور نیست نه این که گفته شود ذات خدا عین همه زمانها و مکانها و اشیا می‌باشد چنانکه فلاسفه و عرفا می‌پندارند. توضیح بیشتر در معنی روایت نهم گذشت.

(۲۰) قُلْتُ أَيُّ شَيْءٍ الظَّلَالُ قَالَ أَلَمْ تَرَ إِذَا ظَلَّلَ فِي الشَّمْسِ شَيْءٌ وَلَيْسَ بِشَيْءٍ^{۷۶}

روایت شریفه دلالت می‌کند که قطعا سایه چیزی است اما نه مانند خود چیزی که سایه دارد، نه این که روایت دلالت بر جواز اجتماع نقیضین، یا اعتباری و عدمی بودن وجود سایر اشیا کند چنانکه فلاسفه و عرفا می‌پندارند!

(۲۱) إِنَّ رُوحَ الْمُؤْمِنِ لَاشَدُّ اتِّصَالًا بِرُوحِ اللَّهِ مِنْ اتِّصَالِ شُعَاعِ الشَّمْسِ بِهَا.^{۷۷}

اگر کسی خیال کند بین ذات خدا و مخلوقات اتصالی وجود دارد خدا را متجزی و جسم دانسته است، و لذا منظور از اتصال روح مؤمن به خداوند متعال، قرب معنوی می‌باشد، و این مطلب خلاف وحدت وجود است نه تأیید وحدت وجود چنانکه فلاسفه و عرفا می‌پندارند!

(۲۲) لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ حِجَابٌ غَيْرُ خَلْقِهِ احْتَجَبَ بِغَيْرِ حِجَابٍ مَحْجُوبٍ^{۷۸}

روایت شریفه دلالت می‌کند که خداوند متعال مخلوقات واقعی دارد و البته از انجا که خداوند متعال موجودی غیر متجزی و غیر مقداری و بدون زمان و مکان می‌باشد اصلا معنی ندارد که بین او و مخلوقاتش حجاب و پرده‌ای واقع شود، نه این که چنانکه فلاسفه و عرفا می‌پندارند توهم شود خدا عین موجودات است و موجودات عین خدایند و وجود خدا همه هستی را فرا گرفته و اصلا دوئیتی بین او و مخلوقات نیست که فرض حجاب بین آن دو صحیح باشد!

(۲۳) فِيهِمْ مَلَاتَ سَمَاءَكَ وَأَرْضَكَ حَتَّى ظَهَرَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنتَ^{۷۹}

روایت شریفه دلالت می‌کند که خداوند متعال به واسطه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام که ابواب معرفت خداوندند معارف توحیدی را به همه جا رسانده است به گونه‌ای که توحید حقیقی در تمام آسمانها و زمین کاملاً ظاهر شد، نه این که پنداشته شود این علوم را از هر جایی ولو از کفار و مشرکین یونان و... می‌توان اخذ نمود و در نتیجه هم گفته شود نعوذ بالله وجود خدا و پیامبر و ائمه و شمر و یزید و

۷۶ بصائر الدرجات، ج ۱ ص ۸۱

۷۷ کافی ج ۲ ص ۱۶۶

۷۸ توحید صدوق، ص ۱۷۹

۷۹ مصباح کفعمی ص ۵۲۹

فرعون و... همه یک چیز است که همه جا را پر کرده است و اصلاً خالق و مخلوق دو چیز نیستند! چنانکه فلاسفه و عرفا می‌پندارند.

(۲۴) لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَبَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَخَلْقُكَ^{۸۰}

روایت شریفه دلالت می‌کند که خداوند موجودی است متعالی از مخلوقات خود و فرق ایشان با خدا این است که ایشان بندگان و خلق خداوند نه خود خدا یا تطورات و تغییرات ذات خدا! یعنی تو ایشان را افریده‌ای و تو از تمامی اینها متعالی هستی نه این که توهم شود خلق و عباد عین ذات خداوند و خدا عین ذات ایشان چنانکه فلاسفه و عرفا می‌پندارند!

(۲۵) كَانَ إِذْ لَا شَيْءَ غَيْرُهُ وَخَلَقَ الشَّيْءَ الَّذِي جَمِيعُ الْأَشْيَاءِ مِنْهُ وَهُوَ الْمَاءُ الَّذِي خَلَقَ الْأَشْيَاءَ مِنْهُ^{۸۱}

روایت شریفه دلالت می‌کند که خداوند متعال ازلی و قدیم است و تمامی مخلوقات موجوداتی حادثند که او آنها را خلق نموده است نه این که توهم شود خدا هیچ چیز خلق ننموده است و تمامی اشیا صادر شده از ذات خدا، بلکه خود خداوند! چنانکه فلاسفه و عرفا می‌پندارند.

(۲۶) كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ أَنَا عِلْمُ اللَّهِ وَأَنَا قَلْبُ اللَّهِ الْوَاعِي وَلِسَانُ اللَّهِ التَّاطِقُ وَعَيْنُ اللَّهِ النَّاطِرُ وَأَنَا جَنْبُ اللَّهِ^{۸۲}

روایت شریفه دلالت می‌کند که امیر المومنین علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه عبد خدای متعال می‌باشد و از جهت علم و اراده و لسان و سمع و بصر حجة الله می‌باشد و تمام حرکات و سکانات ایشان همان چیزی است که خداوند می‌خواهد نه این که توهم شود نعوذ بالله امیر المومنین علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه و عمر و سایر اشیا همگی به طور مساوی حصه‌های ذات خداوند چنانکه فلاسفه و عرفا می‌پندارند!

(۲۷) بِكَ عَرَفْتُكَ وَأَنْتَ دَلَلْتَنِي عَلَيْكَ وَدَعَوْتَنِي إِلَيْكَ وَلَوْ لَا أَنْتَ لَمْ أُدْرِ مَا أَنْتَ^{۸۳}

معنای صحیح معرفت خداوند به خودش، دارای وجوه صحیحی است که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم: وجه اول) از آنجا که ذات خداوند، تعالی از دارا بودن مقدار و اجزا، و منزّه از داشتن شکل و شبیه و مثل و مانند و نظیر است، پس هیچ چیزی غیر از خود او آینه شناخت و معرفی او واقع نمی‌شود، و تنها او را باید به خودش شناخت نه چیزی دیگر.

۸۰ مصباح کفعمی ص ۵۲۹

۸۱ کافی ج ۸ ص ۹۴

۸۲ توحید صدوق، ص ۱۶۸

۸۳ اقبال الاعمال ج ۱ ص ۱۶۷

امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

إِنَّمَا يَشْبَهُ الشَّيْءَ بَعْدِيلَهُ، وَأَمَّا مَا لَا عَدِيلَ لَهُ فَكَيْفَ يَشْبَهُ بَغَيْرِ مِثَالِهِ.^{۸۴}

همانا هر چیزی به عدیل و نظیر خود تشبیه می‌شود، و اما آن چیزی که برای او عدیل و نظیری نیست چگونه به چیزی تشبیه شود که مانند و مثال او نیست.

وجه دوم) "موجود"، در نظر مخلوق منحصر است به ذات دارای مقدار - حال یا متناهی و یا نامتناهی - و احتمال وجود ذاتی که مباین با مقدار و تعالی از جزء و کل باشد صرفاً در نظر او منتفی است. بنابراین تا هنگامی که خداوند تعالی، خودش بشر را از این قصور در فکر، و عدم التفات به موضوع لایق برای الوهیت نجات ندهد، و او را به وجود تعالی از مقدار و اجزای خود متوجه نفرماید، موضوع حقیقی خداشناسی برای وی مجهول مطلق خواهد بود، و در این حال مکلف نمودن او به تحصیل معرفت "تکلیف بما لا یطاق" می‌باشد.

پس تنها خود اوست که اولاً مخلوقات را متوجه وجود خودش - به عنوان ذاتی که بر خلاف همه اشیا است - می‌سازد، و ثانیاً از راه وجود مخلوقات خود، وجود خویش را برای عقول اثبات می‌نماید.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

فَعَرَفَهُمْ نَفْسُهُ وَلَوْ لَا ذَلِكَ لَن يَعْرِفَ أَحَدٌ رَبَّهُ.^{۸۵}

پس خداوند خود را به ایشان معرفی نمود، و اگر چنین نبود هیچ کس پروردگار خود را نمی‌شناخت.

(یعنی این که خداوند تبارک و تعالی معنای توحید و یگانگی غیر قابل حس و ادراک و شناخت بودن ذات خود را به ایشان شناساند و اگر نه هرگز کسی متوجه این مطلب نمی‌شد و ذات خدا را دارای شکل و صورت و قابل شناخت و ادراک و وجدان و یافتن می‌دانست.)

وَلَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يَدْرِ أَحَدٌ مِنْ خَالِقِهِ وَلَا مِنْ رَازِقِهِ.^{۸۶}

و اگر چنین نبود احدی نمی‌دانست خالق و رازق او کیست.

... لا بِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَلْ جَعَلَ فِي النَّاسِ أَدَاةَ يَنَالُونَ بِهَا الْمَعْرِفَةَ؟ قَالَ: لَا، إِنَّ عَلَى اللَّهِ الْبَيَانَ لَا يَكْلِفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وَسْعَهَا وَلَا يَكْلِفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا.^{۸۷}

۸۴. التوحید، ۴۸؛ بحار الأنوار، ۲۷۶/۴.

۸۵. إثبات الهداة، ۴۷/۱؛ بحار الأنوار، ۲۵۰/۵، از بصائر الدرجات.

۸۶. علل الشرایع، ۱۱۷/۱؛ بحار الأنوار، ۲۴۳/۵.

۸۷. کافی، ۱۶۳/۱.

از امام صادق علیه السلام سوال کردم: آیا در مردم وسیله‌ای قرار داده تا به معرفت او برسند؟ فرمودند: نه بلکه بر خداست که بیان کند و خداوند تعالی هیچ نفسی را تکلیف مگر به اندازه قدرت و توانش و هیچ کسی را تکلیف نمی‌کند مگر به همان اندازه که به او قدرت داده است.

توضیح معنای روایت فوق این است که سائل پرسید آیا مردم به خودی خود می‌توانند به معرفت صحیح خداوند تبارک و تعالی دست یافته و او را بر خلاف همه اشیا، و فراتر از حس و ادراک و شناخت بدانند یا خیر؟ و امام علیه السلام در جواب می‌فرماید که اگر خداوند تبارک و تعالی شناخت صحیح، و فراتر از قابلیت درک و حس بودن خود را به ایشان نمی‌شناساند، ذات او را مانند سایر اشیا قابل تصور و توهّم و ادراک و شهود و وجدان می‌پنداشتند، و به ضلالت و گمراهی می‌افتادند.

لَمْ يَكْلَفِ اللَّهُ الْعِبَادَ الْمَعْرِفَةَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُمْ إِلَيْهَا سَبِيلًا.^{۸۸}

خداوند بندگان را به معرفت تکلیف نفرموده، و برای ایشان راهی به سوی آن قرار نداده است.

لَيْسَ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ أَنْ يَعْرِفُوا، وَلِلْخَلْقِ عَلَى اللَّهِ أَنْ يَعْرِفَهُمْ وَاللَّهُ عَلَى الْخَلْقِ إِذَا عَرَفَهُمْ أَنْ يَقْبَلُوا.^{۸۹}

خدا را بر بندگان این حق نیست که او را بشناسند، بلکه بر خدا لازم است که خود را به ایشان بشناساند. و بر خلق واجب است که هنگامی که خداوند خود را به ایشان شناساند بپذیرند.

وجه سوم) گرچه انسان‌ها فاعل افعال خیر و شر خود می‌باشند اما این خداوند تعالی است که اسباب هدایت ایشان را فراهم ساخته، و برای ایشان کتاب‌های آسمانی و پیامبران و امامان معصوم قرار داده است، لذا نسبت هر گونه خیر و نیکی که از انسان‌ها صادر شود - که از جمله آن‌ها نعمت تعقل و اقرار به معرفت الهی هم می‌باشد - به خداوند، اولی از نسبت آن‌ها به مخلوق می‌باشد، اما نسبت اعمال زشت ایشان به خود آن‌ها اولی است، چرا که نعمت‌های خداوند را کفران نموده، و آن‌ها را در مسیر معصیت الهی مصرف نموده اند.

امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

عرفت محمداً صلى الله عليه وآله حين خلقه وأحدث فيه الحدود من طول وعرض، فعرفت أنه مدبر مصنوع باستدلال وإلهام منه وإرادة، كما ألهم الملائكة طاعته وعرفهم نفسه بلا شبه ولا كيف.^{۹۰}

محمد صلی الله علیه وآله را به خدا شناختم، چرا که او را خلق نمود و حدودی مانند طول و عرض در او احداث نمود. لذا بر اساس استدلال و الهام و اراده الهی شناختم که او تدبیر شده و مصنوع است. همان طور که طاعت خود را به ملائکه اش الهام نموده، و خود را بدون شبیه و کیفیت به ایشان شناساند.

۸۸. بحار الأنوار، ۲۲۲/۵، از محاسن.

۸۹. إثبات الهداة، ۴۴/۱، از کافی؛ التوحيد، ۴۱۲.

۹۰. بحار الأنوار، ۲۷۲/۳.

نه این که ذات خداوند بدون واسطه در ذات ما شهود گردد چنانکه فلاسفه و عرفا می‌پندارند.

(۲۸) بَعْظَمَتِكَ الَّتِي مَلَأَتْ أَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ^{۹۱}

معنای روایت در توضیح روایت چهاردهم گذشت.

(۲۹) يَا هُوَ يَا مَنْ لَا هُوَ إِلَّا هُوَ^{۹۲}

روایت شریفه دلالت می‌کند که هیچ چیز جز خود خدا خدا نیست، نه این که توهم شود همه جمادات و نباتات و حیوانات و... عین ذات خدایند چنانکه فلاسفه و عرفا می‌پندارند.

(۳۰) قُلْتُ أَجْبَرَ اللَّهُ الْعِبَادَ عَلَى الْمَعَاصِي قَالَ لَا قُلْتُ فَفَوَّضَ إِلَيْهِمُ الْأَمْرَ قَالَ لَا قَالَ قُلْتُ فَمَاذَا قَالَ لَطْفٌ مِنْ رَبِّكَ بَيْنَ ذَلِكَ^{۹۳}.

روایت شریفه دلالت می‌کند که عباد خدا غیر خدایند و جبر و تفویض باطل است بلکه اختیار و امر بین الامرین ثابت است نه این که توهم شود عباد عین ذات خدایند و همه افعالشان جبرا و بلاواسطه فعل خداست چنانکه فلاسفه و عرفا می‌پندارند:

همه اشیای واقع در سلسله موجودات امکانی، وجوب و ضرورت دارند و این وجوب را از علّت تامه خود دریافت کرده‌اند، و سلسله این علّت‌ها سرانجام به واجب بالذات منتهی می‌گردد. پس واجب بالذات علّت وجوب دهنده به سایر علّت‌ها و معلولاتشان می‌باشد.^{۹۴}

(۳۱) إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِثْقَاعِ إِلَيْكَ وَأَنْرْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بَضِيَاءَ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرِقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ الثُّورِ فَتَصِلَ إِلَيَّ مَعْدِنَ الْعِظَمَةِ وَتَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ^{۹۵}

روایت شریفه دلالت می‌کند که ما باید با ایمان قلبی به عظمت الهی و عز قدس او نظر داشته باشیم نه این که نعوذ بالله خدا را عین همه اشیا و مخلوقات و نجاسات بدانیم چنانکه فلاسفه و عرفا می‌پندارند.

(۳۲) إِنَّ جَمِيعَ مَا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ فِي مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَمَعَارِبِهَا بَحْرُهَا وَبَرُّهَا وَسَهْلُهَا وَجَبَلُهَا عِنْدَ وَلِيِّ مِنْ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَأَهْلِ الْمَعْرِفَةِ بِحَقِّ اللَّهِ كَفَيْهِ الظَّلَالُ^{۹۶}

۹۱ اقبال ج ۲ ص ۷۰۶

۹۲ توحید صدوق ص ۸۹

۹۳ کافی ج ۱ ص ۱۵۹

۹۴. لا شیء فی سلسله الوجود الامکانی إلا وهو واجب موجب بالغير، والعلل تنتهی إلى الواجب بالذات فهو العلة الموجبة لها ولمعلولاتها. نهاية الحکمة: طباطبائی، محمد حسین، ۲۹۳.

۹۵ دعوات راوندی ج ۲ ص ۶۸۷

۹۶ کافی ج ۲ ص ۱۳۳

روایت شریفه دلالت می‌کند که ما سوی الله در مقابل عظمت خدای متعال برای اولیای الهی ارزشی ندارند نه این که توهم شود همه ما سوی الله عین ذات خدایند چنانکه فلاسفه و عرفا می‌پندارند.

(۳۳) يَا مَنْ هَدَانِي إِلَيْهِ وَ دَلَّنِي حَقِيقَةَ الْوُجُودِ عَلَيْهِ وَ سَاقَنِي مِنَ الْحَيْرَةِ إِلَيَّ مَعْرِفَتِهِ^{۹۷}

روایت شریفه دلالت می‌کند که اشیا حقیقتاً وجود دارند و ما را بر وجود خداوند دلالت و راهنمایی می‌کنند و از حیرت و ضلالت وحدت وجود و انکار خالق متعال می‌رهانند و به معرفت خداوند می‌رسانند، نه اینکه مانند پندار فلاسفه و عرفا حقیقت وجود عالم وهم و خیال باشد و وجود خدا عین عالم و همه نجاسات باشد!

(۳۴) أَنَا جِيكَ يَا مَوْجُودًا فِي كُلِّ مَكَانٍ لَعَلَّكَ تَسْمَعُ نِدَائِي^{۹۸}

روایت شریفه دلالت می‌کند که موجوداتی غیر خدا هستند که مخلوق او می‌باشند و او به سبب اشراف و سلطنت و آگاهی‌اش پاسخگو و مجیب آنان در هر زمان و مکانی می‌باشد نه این که توهم شود عالم توهمی بیش نیست و تنها خداست که تمام مکانها و زمانها را پر کرده است و خود او عین همه اشیاست چنانکه فلاسفه و عرفا می‌پندارند.

(۳۵) التَّوْحِيدُ ظَاهِرُهُ فِي بَاطِنِهِ وَ بَاطِنُهُ فِي ظَاهِرِهِ ظَاهِرُهُ مَوْصُوفٌ لَا يُرَى وَ بَاطِنُهُ مَوْجُودٌ لَا يَخْفَى يُطْلَبُ بِكُلِّ مَكَانٍ وَ لَمْ يَخْلُ عَنْهُ مَكَانٌ طَرَفَهُ عَيْنٌ، حَاضِرٌ غَيْرٌ مَحْدُودٍ وَ غَائِبٌ غَيْرٌ مَفْقُودٍ^{۹۹}

روایت شریفه دلالت می‌کند که ذات خداوند متعال هرگز قابل شناخت و درک نمی‌باشد و مسأله توحید روشن و آشکار است و انسان چقدر باید جاهل و نادان باشد که مسأله توحید و وحدت وجود را با هم خلط کند و پاسخ مفصل‌تر در توضیح روایت نهم گذشت.

(۳۶) فَمَعْنِي اللَّهُ أَنَّهُ يُخْرِجُ الشَّيْءَ مِنْ حَدِّ الْعَدَمِ إِلَيَّ حَدِّ الْوُجُودِ وَ يَخْتَرِعُ الْأَشْيَاءَ لَا مِنْ شَيْءٍ^{۱۰۰}

روایت شریفه دلالت می‌کند که عالم حادث است و خدای متعال خالق اشیا است نه این که توهم شود عالم قدیم است و اشیا عین ذات خدایند چنانکه فلاسفه و عرفا می‌پندارند.

اولا این مطلب روایت نیست. ثانياً دلالت بر حدوث عالم و نفی وحدت وجود می‌کند و اوهام فلاسفه و عرفا را در هم می‌شکند!

(۳۷) إِنْ قِيلَ كَانَ فَعَلِي تَأْوِيلُ أَرْكَائِهِ الْوُجُودِ وَ إِنْ قِيلَ لَمْ يَزَلْ فَعَلِي تَأْوِيلُ نَفْيِ الْعَدَمِ^{۱۰۱}

۹۷ جمال الاسبوع ص ۳۲۵

۹۸ مکارم الاخلاق ص ۲۹۵

۹۹ معانی الاخبار ص ۱۰

۱۰۰ کافی ج ۱ ص ۱۳۴

روایت شریفه دلالت می‌کند که بودن و ثبوت خداوند مانند بودن اشیاء نیست که دارای قبل و بعد و امتداد زمانی می‌باشند بلکه او فوق زمان و مکان و قبل و بعد است نه این که توهم شود وجود خدا در امتداد همه زمانها و مکانها می‌باشد چنانکه فلاسفه و عرفا می‌پندارند.

(۳۸) أَفْتَحَ عَيْنَ قَلْبِهِ وَ سَمِعَهُ حَتَّى يَسْمَعَ بِقَلْبِهِ وَ يَنْظُرَ بِقَلْبِهِ إِلَى جَلَالِي وَ عَظَمَتِي^{۱۰۲}

توضیح روایت در روایت سی و یکم گذشت.

(۳۹) إِنَّ لِلْعَبْدِ أَرْبَعَةَ أَعْيُنَ عَيْنَانِ يُبْصِرُ بِهِمَا أَمْرَ آخِرَتِهِ وَ عَيْنَانِ يُبْصِرُ بِهِمَا أَمْرَ دُنْيَاهُ فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بَعْدَ حَيْرٍ فَتَحَ لَهُ الْعَيْنَيْنِ اللَّتَيْنِ فِي قَلْبِهِ فَأَبْصَرَ بِهِمَا الْغَيْبَ^{۱۰۳}

روایت شریفه دلالت می‌کند که خداوند چشم دل مؤمن را باز می‌کند تا به آخرت ایمان داشته باشد و برای آخرتش توشه فراهم کند نه این که توهم شود دنیا و آخرت و بهشت و جهنم و مؤمن و کافر و خدا و شیطان و... همه یکی اند چنانکه فلاسفه و عرفا می‌پندارند.

(۴۰) رَأَيْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَى بَنٍ مُحَمَّدٍ فِي الْيَوْمِ الَّذِي تُوفِّيَ فِيهِ أَبُو جَعْفَرٍ فَقَالَ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ مَضَى أَبُو جَعْفَرٍ فَقِيلَ لَهُ وَ كَيْفَ عَرَفْتَ قَالَ لِأَنَّهُ تَدَاخَلَنِي ذِلَّةُ اللَّهِ لَمْ أَكُنْ أَعْرِفُهَا.

در تعبیر دیگر: دَخَلَنِي مِنْ إِجْلَالِ اللَّهِ وَ عَظَمَتِهِ شَيْءٌ لَمْ أُعْهَدْهُ.^{۱۰۴}

روایت شریفه دلالت می‌کند که خدایی فراتر از مخلوقات وجود دارد که حتی حجت خدا هم در مقابل او اظهار عجز بندگی می‌کند پس وای بر حال عرفا و فلاسفه نادان و جاهلی که خود و اعیان نجسه را عین ذات خدا می‌دانند و می‌گویند: لیس فی جبتی سوی الله! و سبحانی سبحانی ما أعظم شانی! و لا إله إلا أنا ها فاعبدون!!

۱۰۱ کافی ج ۸ ص ۱۸

۱۰۲ ارشادالقلوب، ج ۱ ص ۲۰۴

۱۰۳ توحید صدوق ص ۳۶۷

۱۰۴ کافی، ۱ ص ۳۸۱